**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۸/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**بررسی عنوانِ الفاظ وضع شده بر ارواح معانی**

عرض کردیم که یک قاعده‌ای در کلمات فیلسوفان و عارفان از ملاصدرا به بعد مسلماً مطرح هست به این عنوان که الفاظ وضع شده بر ارواح معانی که در کلام مرحوم امام هم این خیلی گسترده آمده حالا صرفنظر از اینکه این ظاهر کلمات این آقایان این هست که وضع، وضع تعیینی هست بلکه شاید صریح کلمات اینها این هست مرحوم علامه طباطبائی شبیه این مطلب در فرمایشاتشان این هست با این ابهام که در اینکه به نحو تعیینی است تعیّنی است خیلی عبارتهای ایشان روشن نیست یک نوع اغلاق و ابهامی در فرمایشات ایشان دیده می‌شود محصل این قاعده این است که الفاظی مثل مثلاً نور وضع شده برای الظاهر لنفسه و المظهر لغیره ولو اینکه واضع این مصداقهای نورهای معنوی را اصلاً موقع وضع تصور نکرده باشد و بلکه تصور کرده باشد و آنها را انکار کرده باشد حتی آن هم باشد مجرد انکار مصداقیت یک مصداق از سوی واضع باعث نمی‌شود که وضع را تقیّد ببخشد نه به نحو لا بشرط از خصوصیات مورد وضع می‌شود خب مرحوم علامه طباطبائی یک نوع کالبرهان مانند بر این مطلب اقامه می‌خواهند بکنند کانّ وضع به غرض رفع حوائج انسان هست و انسان می‌خواهد ببیند که این پدیده‌هایی که هستند چه نقشی در برآوردن حاجات انسان دارند و آن نقشی که در برآوردن حاجات انسان هست منشأ می‌شود که این لفظ را وضع کنند در نتیجه لفظ به معنای هر چیزی که آن حاجت انسان را برآورده می‌کند مفاد مطلب این می‌شود آقای جوادی آملی هم یک توضیحاتی اضافه کردند که در جلسه قبل در موردشان صحبت کردیم من حالا یک صحبتهای کلی در مورد این قاعده می‌کنم بیشتر با نگاه به فرمایشات مرحوم آقای طباطبائی، ببینید چند نکته اینجا وجود

دارد آن این است که اصلاً آیا الفاظی که وضع می‌شوند فقط آن الفاظی هستند که برای انسان یک کارآئی دارند و به جهت کارآئی داشتند انسان و رفع حوائج انسان، انسان آنها را وضع می‌کند پاسخ مطلب این است که نه بسیاری از واژه‌ها از این جهت نیست که حاجات انسان را برآورده می‌کنند انسان پدیده‌هایی را در طبیعت می‌بیند چه پدیده‌هایی که در عالم تکوین و بیرون از نفس انسان هست کوه، دشت، جنگل، درخت، آسمان، زمین، ابر و امثال اینها چه پدیده‌هایی که در درون خودش می‌بیند درد، احساسات، عشق، علاقه و امثال اینها، اینها را در درون خودش درک می‌کند و اینها را وقتی لفظ می‌خواهد به ازاء او وضع کند نه به جهت این است که اینها برای انسان چه کارآئی دارند و چه حاجتی از حاجات انسان را برآورده می‌کنند نه یک پدیده‌ای هست به هر حال بر این پدیده باید اسمی قرار داده بشود خب بعضی‌هایش یک اسمهای ساده گذاشته می‌شود فرض کنید آب و بعضی‌هایش را یک اسمهای ترکیبی گذاشته می‌شود مثل سراب ترکیبی از سر و آب و حالا در زبانهای اشتقاقی با اشتقاق و امثال اینها اسمهایی که گذاشته می‌شود و به تدریج اینها

پرسش: اینکه یعنی یک ارتباط تکمیلی ... پاسخ: نه من اصلاً زاویه‌دیدم ... نه صحبت سر این هست که مرحوم علامه طباطبائی می‌گویند که کانّ واضع چون پدیده‌ها را دیده که غرضی برایش تأمین می‌کند آن لفظ را وضع کرده ما می‌گوییم اصلاً لفظ وضع در ارتباط با پدیده‌های محصل غرض نیست که شما این صحبت را می‌خواهید بکنید نه ممکن است پدیده‌هایی باشند که محصل غرض انسان باشند و محصل غرض انسان نباشد به این چیزها ربط ندارد انسان پدیده‌هایی که به حسی از حسهای خودش آن را درک می‌کند حسهای پنجگانه یا حسهای درونی امثال اینها پدیده‌های درونی بیرونی که اینها را در قابلش لفظ وضع می‌کند چه این پدیده‌ها حاجتی از حاجات انسان را برطرف بکنند چه حاجتی از حاجات انسان را برطرف نکنند خب این یک نکته

پرسش: فرمایشات ایشان دو پهلو بود ولی یکجایی تقریباً صریح بود در این که وضع برای ما یحصل الغرض نیست وضع مثلاً برای همان محسوس است و در او مجازاً استعمال می‌شود پاسخ: بله عرض کردم حالا عرض می‌کنم.

این یک نکته که اصلاً پدیده‌ها الزاماً در ارتباط با برآوردگی غرض انسان وضع نمی‌شود استعمال هم که زمینه‌ساز وضع تعیّنی هست در این زاویه دید نیست نه به این جهت ما لفظ آسمان را به کار می‌بریم لفظ زمین را به کار می‌بریم به اعتبار اینکه چه فایده‌ای برای انسان دارد چه حاجتی از حاجات انسان را ... به اینها ربطی ندارد آن یک پدیده‌ای هست که ما می‌خواهیم نسبت به این پدیده اخبار بدهیم می‌تواند در ارتباط با آن مطلب باشد می‌تواند نباشد بنابراین وضع تعیّنی هم جهت‌گیری‌اش الزاماً در سوی این نیست که این پدیده‌چه حاجتی از حاجات انسان را برآورده می‌کند که بعداً بگوییم که مرادش وضع تعیّنی محصل غرض هست این هم دو نکته، نکته سوم حالا آمدیم در زاویه دید آن چیزهایی که غرض انسان را تأمین می‌کند آیا مجرد اینکه آن شیء غرض انسان را تأمین می‌کند باعث می‌شود که انسان لفظ را برای مطلق آن چیز وضع کند و خصوصیات مورد را در آن نبیند این هم برهانی برایش نیست می‌تواند آن خصوصیات خاصی که در آن پدیده هست ملاحظه بشود چون این برهان خاصی برایش اقامه نشده مجرد اینکه انگیزه وضع این هست که این شیء غرض من را تأمین می‌کند خب این شیء به هر حال یک نوع خصوصیتی دارد من می‌توانم لفظ را به ازاء آن خصوصیت وضع کنم این هم نکته سوم. نکته چهارم این است که بسیاری از پدیده‌ها یک غرض در آن نیست فواید عدیده دارد اغراض عدیده‌ای در آن دیده می‌شود فرض کنید خانه، خانه از یک طرف محل انس انسان است از یک طرف محل دید و بازدید افراد خانواده نسبت به همدیگر است از یک طرف محل غذا خوردن انسان است از یک طرف محل خواب انسان است این لفظی که می‌خواهید بگویید به ازاء ما یحصل الغرض کدام غرض؟ آیا به معنایی که آن جایی که می‌شود در آن خوابید مطلق خوابگاه باید باشد آنجایی که می‌شود در آنجا غذا خورد رستوران و امثال اینها را باید در بربگیرد یا آنجایی که محل انس هست

خب سالن فرض کنید آنجایی که مهمانی در آن برگزار می‌شود سالن محل برگزاری آن هم در برمی‌گیرد آنجایی که به هر حال ما را از سرما و گرما نجات می‌دهد اینها هر کدام یک دایره‌ای از مفاهیم را اقتضاء می‌کند این لفظ را شما می‌گویید وضع شده به ازاء کدام یک از اینهاست؟ فرض کنید آب، آب هم رفع عطش می‌کند هم بدن انسان را شستشو می‌دهد هم انسان را خنک می‌کند هم آتش را خاموش می‌کند خب این کدام به ازاء کدام است شما می‌گویید وضع شده به ازاء محصل غرض، محصل کدام غرض؟

پرسش: یعنی این منضبط نیست؟ پاسخ: نه بحث منضبط بودن نیست اغراض عدیده

پرسش: بستگی دارد به کدام غرض تطور لغت پیش بیاید پاسخ: نه بحث اینها وضع تعیینی دارد

پرسش: ما هم از آن کشف می‌کنیم که وضع تعیینی‌اش چطوری است؟ پاسخ: نه بحث کدامشان؟

پرسش: یا مثلاً در آب هیچکدامشان تطور ندارد پاسخ: نه بحث سر این است که کدامشان؟ اینها می‌گویند اینها به معنای محصل غرض است آب. ما می‌گوییم محصل کدام غرض؟ آب به معنای آن چیزی که رفع عطش انسان می‌کند؟ آن چیزی که انسان را خنک می‌کند؟ آن چیزی که انسان را تمییز می‌کند؟ آن چیزی که به اصطلاح مثلاً آتش را خاموش می‌کند؟

پرسش: از این می‌خواهید کشف کنید که چنین چیزی نبوده پاسخ: نه این نیست

پرسش: بعضی جاها ما می‌توانیم کشف کنیم بعضی جاها نمی‌توانیم پاسخ: نه بحث این است که می‌گویند این طوری است می‌گویند طبیعت وضع این غیر معقول است

پرسش: همین می‌گویم بعضی جاها شاید بتوانیم برسیم شاید نتوانیم پاسخ: نه بحث رسیدن ... مشکل ثبوتی دارد بحث اثبات نیست مجموع اغراض هم که نیست اگر شما همه این اغراض را بگویید محدود می‌شود به همین آب اگر بگویید همه اغراض آنکه تمام تمام این اغراض آن خصوصیت پیدا می‌کند فرض کنید نور،

نور آن چیزی هست که الظاهر لنفسه المظهر لغیره این یک جهت نور چیزی هست که وسیله فرض کنید خاصیتش این هست که به وسیله آن دزدها را شناسایی می‌کنند نور وسیله‌ای هست خواص مختلفی بر این نور می‌شود تصویر کرد کدام یک از این خواص را شما در نظر می‌گیرید؟ این چه شکلی است؟

پرسش: شاید چون همه اغراض مدّ نظر بوده اینجا تطوری نداشته پاسخ: نه بحث این است که شما می‌گویید همیشه برای محصل غرض است

پرسش: به اینجا همه اغراض را در نظر گرفته می‌شود پاسخ: نه بحث تطور لغت هم نیست. حالا نکته را توجه بفرمایید اولاً اصل این قاعده‌ای که در کلمات چیزها هست وضع تعیینی است نه تعیّنی، وضع تعیّنی تعبیری است علامه طباطبائی آورده در بعضی از کلماتشان اصل چیز وضع تعیینی هست در وضع تعیینی که اصلاً این حرفها نمی‌شود مطرح کرد حرفی که ملا صدرا مطرح می‌کند اینکه میزان وضع شده برای ما یوزن و امثال این تعبیراتی که هست. بحث من این هست که حالا آن سه چهار مرحله اول که گذشتیم گفتیم که آمدیم از زاویه دید اینکه این پدیده چقدر غرض ما را تأمین می‌کند بسیاری از پدیده‌ها هستند اغراض عدیده را معین می‌کنند این لفظ به ازای محصل کدام یک از اغراض وضع شده خب این هم یک مرحله چهارم، مرحله پنجم خیلی وقتها برای تحصیل یک غرض چیزهای مختلف وجود دارد مثلاً رفع عطش، یک موقع انسان با آب رفع عطش می‌کند یک موقعی با فرض کنید که آب میوه رفع عطش می‌کند یک موقعی با آب‌تنی کردن رفع عطش می‌کند چیزهای مختلفی که می‌تواند عطش انسان را برطرف کند این وجود دارد آیا تمام اینهایی که در یک غرض واحد مشترک هستند اینها معنایشان واحد است؟ بالوجدان چنین نیست و خصوصیات هر یک‌شان در آن دخالت دارد این هم مرحله پنجم. مرحله ششم آن این است که ببینید غرض یک امر کلی است ما می‌توانیم این غرض را به جزئیهای اضافی و حقیقی کوچک‌تری تقسیم کنیم مثلاً ببینید مثالی که دیروز زدم غذا پختن، غذا پختن یک غرضی هست که از قابلمه بر می‌آید ولی شما می‌توانید این را قید بزنید غذا پختن به سرعت این یک قید غذا پختن به کُندی، این یک طرف، غذا پختنی که حافظ

مثلاً خصوصیات غذا باشد. غذا پختنی که با آب باشد غذا پختنی که با سنگ باشد این طور خصوصیاتی که آن غرض را مقیّد می‌کند مجرد اینکه ... اینکه شما می‌گویید به معنای محصل غرض است محصل کدام غرض؟ غرض به کلیته یا غرض با تقیداتش کدام؟ حالا از آن مراحل قبلی گذشتیم گفتیم که لفظ را وضع می‌کند بر غرض کدام غرض؟ آن وقت چقدر این را محدود کنیم چقدر کلی‌اش کنیم؟ این هیچگونه ضابطه و انضباطی در این بحثها نیست که ما بتوانیم محصل غرض را در آن ببینیم واقعیت امر این است که آن چیزی که اساساً منشأ شده است که این طور مفسران به این فضاها کشیده بشوند یک نکاتی بوده است که اصل آن نکات، نکات خاطئ بوده ببینید اصل این قاعده از این باب بوده که اینها برای اینکه میزانی که در قیامت مثلاً می‌گویند میزان اعمال داریم و امثال اینها از آن تصور مادی میزان ذهنها را منسلخ کنند آمدند گفتند که میزان به معنای میزان حسی نیست به معنای کل ما یوزن هست اصل این مطلب به این خاطر هست که گویا مجاز را بر خلاف قاعده تلقی کردند استفاده از معانی مجازی را خلاف طبع مکالمه دانستند می‌گویند خب حالا چون خلاف این دانستند ما باید کاری کنیم که این معنی یک معنای حقیقی بشود آمدند گفتند وضع به یک معنای عام هست در حالی که اولاً مجاز یک معنای خاصی نیست اصلاً بسیاری از زیبایی‌های کلام به همین معناهای مجازی هست به همین معناهای مجازی هست این طور نیست که معنای مجازی هم تأویل نیست اینها گاهی اوقات برای فرار از تأویل به این مطالب متوسل شدند عمده قضیه این است که یک حرکت انحرافی در جامعه اسلامی شکل گرفته حرکت تجسیم گرایانه اینها کسانی بودند خشک مغز و ساده‌انگار و از ساده‌ترین قواعد زبانی بی‌خبر بودند و تصورشان این هست که «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی» (طه, 5) عرش یعنی تختی هست که پایه‌های بلندی دارد استوی هم که یعنی تکیه داد آن چیز شد و لنگش را ـ نعوذ بالله ـ دراز کرد مواظب است که از پایین نیافتد یک چنین تصوراتی دارند حتی در مورد اینکه خدای سبحان مذکر است یا مؤنث است بحث می‌کنند نمی‌دانم از این طور بحثها در بحثهایش هست اینها یک تفکرات منحط پست به ساحت قرآن و معارف

دینی سرایت داده شده در قبال آنها این حرکت در واقع می‌خواهد یک کاری کند که از اول کانّ ریشه آن خاموش بشود ولی نیازی نیست ما برای حل آن مشکل به این طوری قواعد و امثال اینها متمسک بشویم این یک نکته، نکته دیگری که هست این هست که به هر حال ما بسیاری از واژه‌هایی که در عرف متعارف استعمال می‌کنیم یک مدلول استعمالی دارد یک مدلول تفهیمی دارد خیلی وقتها در این استدلالات بین مدلول استعمالی و مدلول تفهیمی خلط شده ببینید ما مثلاً فرض کنید که ممکن است در یک روایاتی گفته شده باشد که مناسب است که شما یک شب که مرده از دنیا می‌رود یک پیسوز بالای سر مرده بگذارید و همین لفظ پیسوز هم در شما در نظر بگیرد گفته باشند اینجا با توجه به تعلیلاتی که مثلاً خود آن روایت هست تا اینکه روشن باشد یا تناسبات حکم و موضوع و اینها خیلی وقتها فهمیده می‌شود که غرض از این حکم آن خصوصیت مورد خصوصیت نداشته اینکه می‌گوید پیسوز بالای سرش بگذارید یعنی روشن باشد حالا چه به وسیله پیسوز باشد چه چیزهای دیگری باشد آن خصوصیات دخالت ندارد این دخالت نداشتن خصوصیات در غرض مستعمل‌فیه را توسعه نمی‌دهد مراد تفهیمی را توسعه می‌دهد خیلی وقتها این نکته به اصطلاح مدّنظر نبوده که خیلی از این چیزهایی که ما درک می‌کنیم از سنخ مراد تفهیمی است نه مستعمل‌فیه. فرض کنید حالا من یک شعر فارسی از قرآن بیاییم بیرون حافظ می‌گوید که

بنت العنب که صوفی ام الخبائثش خواند

اشهی لنا و احلی من قبله العذار

خب کی صور خیال خاصی بنت العنب دختر عنب یا به تعبیری شاعرهای دختر ؟؟؟ تعبیر می‌کنند ام الخبائث، صوفی «احلی لنا و اشهی» یک تصویر حسی خاصی در اینجا وجود دارد یک بحث این است که این تصویر حسی چی هست؟ شاعر در این شعر خودش چگونه عوامل مختلف را کنار هم چیده تا یک تصویری را به ذهن مخاطب القاء کند ولی این تصویر اول راه است از این تصویر یک معانی دیگری را اراده کرده آن معانیی که متکلّم اراده می‌کند مستعمل‌فیه لفظ نیست آن معانی معانیی هست که این الفاظ مقدمه است برای افهام

آن معانی بسیاری از واژه‌گانهای دینی یک معناهای استعمالیی دارد ولی برای افهام یک معانی بلند است مثل اینکه ما در آیات قرآن یک سری تمثیلاتی داریم و این تمثیلات دقیقاً با همین واژه‌های متعارف و با استعمال آن واژه‌ها در همان معانی‌اش «اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ» (النور, 35) ببینید مشکاة داریم «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ» مشکاة آن نور آن چراغ اصلی هست «فیها مِصْباحٌ» که در یک چراغدانی قرار دارد و آن چراغدان در یک چراغدان دیگر و امثال اینها که اینها برای تفهیم حجابهایی که بین انسان و خداوند قرار دارد که ولو عین نورانیت هست ولی این نورانیتها به اصطلاح لایه لایه هست و این طور نیست که ما به راحتی بتوانیم به آن نور ربانی متوجه بشویم و امثال اینها این تمثیلات از یک طرف برای اینکه ذهن انسان با مفاهیم مادی محشور هست چاره‌ای نبوده که از این تمثیلات استفاده بشود تا یک مقداری از تعطیل مطلق صفات الهی جلوگیری بشود از یک طرف دیگر آن هم باید تأکید بشود که اینها تمثیل است «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‏ءٌ» را هم کنارش باید آورده بشود که مشخص بشود که اینها از باب تمثیل است و امثال اینها. ما در ارتباط با عالم ملکوت در بین دو حدّ تنزیه مطلق و تجسیم مطلق و ماده‌گرایی بین اینکه دقیقاً صفات الهی را از دریچه صفات انسانی و مادی و اینها دیدن و اینکه اصلاً بخواهیم بگوییم که آن صفات الهی دیده نمی‌شود این دو زاویه‌، زاویه‌ای هست که ناچار است یک خداوند از یک واژه‌گانهایی که بتواند به ذهن انسانها آن مفهوم را به یک گونه‌ای القاء کند اینها باعث می‌شود یک محدودیتهایی در نحوه القاء ایجاد بشود و اینها واقعیت خارجی که ما می‌بینیم این نیست که کلمه مثلاً نور به معنای وجود هست «الظاهر لنفسه و المظهر لغیره» واجب الوجود اگر می‌گوییم آن نور هست و امثال اینها اصلاً این جنبه‌ها نیست ما بالوجدان اینها را خیلی‌هایش را درک می‌کنیم که واژه‌ها در همان معانی اولیه خودش به کار رفته‌اند البته یک نکته‌ای را هم که اینجا مدّنظر باید داشت آن این است که تطور لغات را نباید در نظر داشت در تقریب بدوی قاعده وضع الفاظ برای ارواح معانی اصلاً به تطورات لغتی که انجام می‌شود هیچ توجه نشده کانّ همه اینها را

به نحو وضع تعیینی تصور شده مرحوم علامه طباطبائی بحث وضع تعیّنی را هم پایش را وسط کشیده یک مقداری مرحله را جلو برده ولی در مورد وضع تعیّنی یک سری نکاتی باید مدّنظر باید باشد اولاً‌جهت وضع تعیّنی یک جهت مشخصی نیست یعنی یک واژه ممکن است در چند زاویه‌ای وضع تعیّنی پیدا کند یعنی مثلاً کلمه عین آن مثالی که می‌زدم عین خاصیتهای مختلف دارد زاویه‌دیدهای مختلف دارد از هر زاویه دید به این نگاه کنیم عین یک موقعی ممکن است به نحو وضع تعیّنی به چشمه اطلاق بشود به اعتبار شباهت ظاهری که عین هر دو حالت جوشش و فیضان دارند عین به معنای جاسوس باشد به اعتبار اینکه ما را از اشیاء پنهان آگاه می‌کند عین به معنای متعین ممکن است باشد به اعتبار اینکه در چشمها قرار می‌گیرد عین ممکن است به معنای فرض کنید معانی مختلفی که برای عین ذکر کرده هر کدام از یک زاویه دید می‌توانند وضع تعیّنی یک زاویه دید ندارد فقط هم در راه محصل غرض نیست ارتباط واژه معنای اولیه‌اش با معنایی که بعداً به وضع تعیّنی به او قرار می‌گیرد گاهی اوقات دو مشابه به هم هست شباهت لفظی که اینها دارند منشأ وضع تعیّنی می‌شود گاهی اوقات آن سبب این شیء هست گاهی اوقات مسبب شیء هست گاهی اوقات نمی‌‌دانم جزء کل است در آن مثالهایی که در جلسات قبلی یک مقداری تحلیلش را بیشتر کردیم این هست این یک نکته، نکته دوم وضع تعیینی هم همه‌اش عرضی نیست وضع تعیینی طولی هم هست گاهی اوقات یک واژه این قدر تطوراتی پیدا می‌کند این تطورات طولی است مثلاً یک مطلبی را یک زمانی کتابی بود از منوچهر بزرگمهر می‌خواندم بیش از 20 سال قبل در مورد فلسفه مثل اینکه در آن کتاب بود در حاشیه‌اش یک مطلبی را آن بحثی را مطرح کرده بود در مورد فلسفه یونان که براساس مفاهیم کلیه و فصل و جنس و امثال اینها استوار هست و مفاهیم را می‌گویند مفاهیم کلیه جزئی دارد در مقام نقل اینها حرفهایی از ویتگن اشتاین[[1]](#footnote-1) زبانشناس معروف را آورده بود که گفته بود که مصادیق مختلف یک معنای

می‌توانند ارتباط زنجیره‌ای باهمدیگر داشته باشند و یک معنای عامی در همه اینها نباشد اولی و دومی ارتباطی داشته باشند دومی و سومی ارتباط داشته باشند سومی و چهارمی ارتباط داشته باشند و اولی و آخری اصلاً هیچگونه ارتباطی نداشته باشند و از این بحثها را پیش کشیده باشند و بعد مثال زده بود کلمه بازی گفته بود بازی خب خیلی گونه‌های مختلفی دارد به طوری که هیچگونه شباهتی بین آن انواع و اقسام بازیهایی که هست وجود ندارد این بحثها... حالا آن حرفهایی که آنجا نقل کرده بود ایشان خیلی اجنبی بود از بحثهای مفاهیم و کلی و جزئی و اینها ولی برای من الهام‌بخش بود نسبت به یک چیزهای دیگری و فکر می‌کنم که امثال این زبانشناسها این حرفها را می‌خواستند مطرح کنند یا نپخته بیان کردند یا مترجمینی که این مطالب را القاء کردند نتوانستند مطالبشان را ... آن این است که زبان یک پدیده سیال است یعنی این واژه می‌تواند وضعهای تعیّنیه طولیه داشته باشد یعنی یک لفظ به یک معنایی باشد بعد آن مثال بازی که مطرح کرده آن مثال خیلی بی‌خودی است بازی اصلاً وضع تعیّنی ندارد بازی یک معنای عام است در مقابل جدّی است آن هیئت و شیوه و قیافه در این وضع اصلاً دخالت ندارد بازی به معنای آن چیزی نیست که یک صورت خاصی برایش ... واژه‌گانها همیشه از زاویه دید شکل مادی آنها واژه را برایش وضع نمی‌‌کنیم بلکه جورهای مختلف هم به اصطلاح هست. حالا داخل پرانتز این مطلب را هم بگویم نسبت به یک پدیده واحد زبانهای مختلف هم از زاویه دیدهای مختلف نگاه می‌کند مثلاً ته دیگ ما در فارسی می‌گوییم ته دیگ، عربها می‌گویند حکاکه، حکاکه به اعتبار اینکه حک می‌شود و کَنده می‌شود یک پدیده واحد است هر کدام از یک زاویه به آن نگاه کردند یا پدیده‌های جدیدی که گاهی اوقات مثلاً بادمجان را کوجه فرنگی که می‌آمد اصلاً گوجه به همین به معنای همین آلوچه‌های قدیمی بوده آلوچه‌های بزرگ که امثال اینها هست آنها را گوجه‌در اصطلاح قدیمیها آن بوده از آن استفاده کردند با اضافه کردنِ واژه فرنگی گوجه فرنگی برای این پدیده جدید ولی در بعضی چیزها قرمز بادمجان مثلاً در ترکی و اینها تعبیر می‌کنند به اعتبار اینکه بادمجانها شبیه مثلاً بادمجانهای دمله‌ای را در نظر گرفتند آن شبیه آن

هر کدام با یک زاویه دید موردم این هست که آن آغازی که یک واژه وضع می‌شود از نگاههای مختلف ممکن است یک پدیده را اسمهای مختلفی برایش گذاشته باشند. حالا بماند این پرانتز بسته.

عرضم این هست وضع تعیّنی ممکن است وضعهای در طول هم باشند به طوری که گاهی اوقات اصلاً آن آغاز چیز فراموش می‌شود یکی از نمونه‌هایی که الان عرض بکنم کلمه ذکر است کلمه ذَکَرَ یعنی یاد کرد اصل ذَکَرَ به معنای یاد کردن است حالا چه به زبان باشد چه به فکر باشد چه امثال اینها باشد این ذَکَرَ بعداً به معنای خصوص یاد کردن با زبان به کار می‌رود ذَکَرَ زیدٌ یعنی باز زبان متذکر فلان مطلب شد بعد آن مفهوم یاد کردنش هم از آن منسلخ می‌شود ذَکَرَ یعنی قال یعنی ذَکَرَ که ابتداءً به معنای یاد آوری کردن هست که اصلاً در آن قول نخوابیده کم کم به تدریج یک معنایی پیدا می‌کند الان می‌گوییم که ذَکَرَ فلان کس فی کتابه یعنی قال فلان کس اصلاً به معنای یاد کردن و امثال اینها نیست و واژه‌هایی ببینید ما یک تعبیری داریم می‌گوییم سنجة المیزان، می‌گوییم دماسنج این کلمه سنج می‌دانید اصلش چی هست؟ سنج سنگ بوده چون برای کشیدن از سنگ استفاده می‌کردند سنگ ترازو وسیله سنجش بوده بنابراین آن سنگی که اول یک چیزی بوده می‌زدند به کله همدیگر و با آن هابیل کشته می‌شود وسیله کُشتن بوده کم کم وسیله سنجش شیء می‌شود و بعد از آن سنجش به طوری که الان دیگر ما سنجش که به کار می‌بریم اصلاً آن مفهوم سنگ اولیه و آن چیزی که در آغاز بوده در ذهن ما خطور نمی‌کند و خیلی واژه‌هایی که اصلاً واژه‌هایی حالا در فارسی که جنبه ترکیبی دارد خیلی وقتها مثلاً کلمه خانه، خانه ترکیبی از خان بعلاوه هاء است یعنی چیزی که باعث می‌شود که خان ظاهراً به معنای سامانه، خانه به معنای چیزی که باعث سامان بخشی شیء می‌شود آرامش بخشی، سامان، خانمان امثال اینها ولی الان در یا بیمار،‌بی‌بعلاوه مار هست مار به معنای سلامتی است بیمار یعنی ناسلامتی

پرسش: دستمال مثلاً پاسخ: دستمال ممکن است روی همین جهت باشد خیلی از واژه‌ها اصلاً آن بخصوص واژه‌هایی که از واژه‌های کوتاهی تشکیل شدند و

چیزشان خیلی قدیمی هست اصلاً فراموش می‌شوند آن اصلشان به طوری که دیگر کم کم به یک حالت کاملاً جدیدی تبدیل می‌شوند. غرضم این هست که پدیده وضع تعیّنی یک پدیده مشخصی نیست ممکن است به گونه‌های مختلف در چند مسیر عرضی یا در مسیرهای طولی سیر بشود و اینها مشخص نیست در هر زبانی ممکن است به گونه‌ای باشد هر چند یک سری قواعد کلی بر اینها هم حاکم هست که ما سعی می‌کردیم در بحثهای قبلی قواعد کلی حاکم را کشف کنید ولی این قواعد کلی زمینه ساز هست برای وضع تعیّنی خصوصیات یک قوم تفکرات یک قوم ویژگی‌های جغرافیایی یک قوم همه اینها می‌تواند تعیین کننده این هست که وضع تطور لغت به چه سمت و سویی سوق داده بشود و امثال اینها. وارد شدن یک لغات از یک زبان به یک زبان دیگر خودش اثرگذار هست برای اینکه واژه‌ها یک معنای خاصی پیدا کنند همه اینها یک زبان یک تطور لغت یک پدیده بسیار پیچیده‌ای هست حالا من وارد بحثهای پیچیده قضیه نشدم ما حالا این بحثی که در مورد به نظرم قاعده وضع الفاظ برای ارواح معنای خیلی لغت را ساده دیده والا لغت خیلی پیچیده‌گی‌هایی دارد نمی‌دانم هیئات را چکار می‌خواهیم بکنیم معانی حروف را می‌خواهیم چکار کنیم معانی نمی‌دانم افعال را می‌خواهیم چکار کنیم اوصاف را چیزهایی که ترکیب شده است اینها این قدر پیچیدگی‌هایی در این اوضاع وجود دارد با این خیلی ساده کردن معما هست و امثال اینها. و روشهای طبیعی برای شناخت اینها ورای این برهان‌سازیها اینهایی که اسمش را صورت برهان می‌گذاریم همان قواعدی هست که آقایان مطرح می‌کنند تبادر ببینید کدام معنی تبادر می‌کند نمی‌دان صحت سلب و امثال اینها حالا با آن توضیحاتی که ما سعی می‌کردیم در این جلسات همان قواعد را در یک قالبهای پیشرفته‌تر و با یک به اصطلاح سد و ثغور کردن مشکلاتی که آن پدیده‌ها دارد آنها را دنبال کنیم اما به جای این طور کلی‌بافی‌ها و کلی‌گویی‌ها به واقعیتهای عینی توجه کرد و از این متأسفانه در خیلی از این چیزها خیلی کلی‌گویی تفکر شرقی یک موقعی براساس مفاهیم کلی است این را در روانشناسی امم این را مطرح کردند و هیمن طور هم هست که سعی می‌کنند ویژگیی که وجود دارد این ویژگی را جهانی کنند یک

خصوصیات به خصوصیات محلی آنچنان اهمیت آنچنانی قائل نیستند در حالی که خیلی از تطورات لغت تابع خصوصیات یک قوم خاص است اقوام خاص است ممکن است یک زبان خاص با توجه به ویژگی‌هایی دارد یک سری تطوراتی را دنبال می‌کند و زبان دیگر آن ویژگی‌ها را نداشته باشد البته همه اینها از یک سری قواعد کلی تبعیت می‌کنند ولی آن قواعد کلی صرفاً در حدّ زمینه‌سازی یک سری تطورات لغت عمل می‌کند این طور نیست آن قواعد دقیقاً به ما تعیین کند که این لغت چطوری پیشرفت می‌کند از کجا گرفته می‌شود به کجا ... حرکت لغت یک حرکت غیر قابل پیش‌بینی است یک نوع یعنی این طور نمی‌خواهیم بگوییم تصادفی است بحث این است عوامل بسیار زیادی در لغت مؤثر هست باید یک مقداری نباید این قدر ساده کنیم تطورات لغت را در این طور قواعدهای کلی که ما چیز می‌کنیم آن قواعدی که در علم اصول و چیزهای دیگری که آدم بالوجدان درک می‌کند و می‌تواند اینها را گسترش بدهد اینها را جایگزین این گونه قواعد بکنیم خیلی بهتر است و راه گریز از آن مشکلات تجسیم و اینهایی هم که آبشخور این طور قواعد هم هست این نیست ما مشکل کم فهمی و اعوجاج سلیقه و نفهمی و امثال اینها را دارند آنها را باید حل کرد نه اینکه این قواعد این طوری را برای حل آن مشکلات و هیچ هم مهم نیست و این نکته را هم ضمیمه بکنم آن چیزی که واژه‌ها چیز هست ظهورات الفاظ است و مجاز خیلی وقتها ممکن است کلام ظهور در مجاز داشته باشد این طور نیست که اصل این هست که واژه‌ها معنای حقیقی استعمال بشود و تلاش کنیم که تا حدّ امکان واژه‌های را به معنای حقیقی ... نه باید دید که در چه فضایی قرار گرفته و این فضا آن اوجها و تعمقها و آن بلندای معارف خودش یکی از نکاتی هست که در فهم متون مؤثر هست و عمده قضیه‌ای که هست اینکه یک عده کج فهم و کج سلیقه و امثال اینها وجود دارد به خصوص در مورد قرآن که حضرت امیر صلوات الله علیه توصیه می‌کند که به قرآن احتجاج نکنید به دلیل اینکه قرآن حمال للوجوه هست امثال اینها. یک نوع به اصطلاح ظرفیت تحمل معانی مختلفی را دارد و کسی که بخواهد از آن سوء استفاده بکند هم می‌تواند سوء استفاده کند خیلی راحت‌تر می‌تواند سوء استفاده کند

یعنی آن پدیده‌ها از نوع سوء استفاده از ظرفیت قرآنی است و ما نیازی نیست که برای حل آن مشکلات به این طور قواعد متمسک بشویم که این قواعد بر خلاف ... آنها همه نکاتی که می‌گفتم این نکات یک نوع به اصطلاح برهان‌سنجی و نقض‌های بر کل قاعده است خیلی وقتها ما می‌فهمیم که مطلب چنین نیست وجداناً آدم می‌فهمد پیشوز این چراغ پیسوز نیست پیسوز ولو اینکه با این چراغ چیزی یکی است قابلمه با زودپز و آرام‌پز فرق دارند ولو در یک هدف جامع پختن اینها مشترک هستند مغازه و سوپر مارکت فرق دارد ولو مغازه و سوپر مارکت هر دو در یک جامع اینکه از آن جنس خریده می‌شود مشترک هستند نمی‌داند بازار با پاساژ فرق دارد ولو هر دو مکان خرید و فروش هستند اینها چیزهایی هست که ما بالوجدان درک می‌کنیم و این قواعد بر خلاف وجدانیات ما و درک وجدانی ما از لغت هست حالا من آن بحثهای چیزیش را حالا وقت گذشته دیگر همین مقدار اجمالی از این قاعده را عرض کردم این سبک،‌سبک ناتمامی است که ما سعی کنیم برای حل مشکلات وجدان خودمان را تخطئه کنیم بله ما باید مشکل را حل کرد ولی حل کردن مشکل به این نیست که یکسری ساده سازی برای حل مشکل است یعنی من تصورم این هست که این قواعد ساده سازی زبان هست و زبان خیلی پیچیدگی‌هایی دارد که به این سادگی با این طور قواعد عام درست کردن آن مشکلات حل نمی‌شود. این دیگر حالا ادامه بحثی بود که به تناسب آوردم آن بقیه بحثهایی که قرار بود مطرح کنیم از فردا إن شاء الله.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

1. . لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین (به آلمانی: Ludwig Josef Johann Wittgenstein) (تولد ۲۶ آوریل ۱۸۸۹ در وین اتریش و مرگ ۲۹ آوریل ۱۹۵۱ در کمبریج انگلستان) فیلسوف اتریشی قرن بیستم که بابهای زیادی را در فلسفه ریاضی، فلسفه زبان، و فلسفه ذهن گشود. [↑](#footnote-ref-1)